

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِالْمُحْسِنِ

آقا مهدی

(نگاهی به زندگی سراسر حماسی)

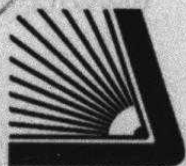
سردار شهید مهدی باکری

www.ketab.ir

رضا خان احمد لو

محمد دهقان

مرتضی رضایی خسروآبادی



انتشارات نظری

سرشناسه

دهقان، محمد، ۱۳۷۶-

عنوان و نام پدیاور

آقا مهدی (نگاهی به زندگی سراسر حماسی سردار شهید مهدی باکری)
نویسنده: محمد دهقان، رضا خان احمدلو، مرتضی رضائی خسروآبادی

مشخصات نشر

تهران: انتشارات نظری، ۱۳۹۹

مشخصات ظاهری

۳۱۲ صفحه

شابک

۹۷۸-۶۲۲-۲۰۹-۸۰۶-۳

موضوع

باکری، مهدی، ۱۳۳۳-۱۳۶۳.

اکری، مهدی، ۱۳۳۳-۱۳۶۳ -- دوستان و آشنایان -- خاطرات

باکری، مهدی، ۱۳۳۳-۱۳۶۳. -- مصاحبه‌ها

جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

سرداران -- ایران

DSR۱۶۲۶

رده بندی کنگره

۹۵۵/۸۴۱۰۱۲

رده بندی دیویی

۶۵۴۸۳۶۸

شماره کتابشناسی

نام کتاب: آقا مهدی (نگاهی به زندگی سراسر حماسی سردار شهید مهدی باکری)

نام نویسنده: محمد دهقان / رضا خان احمد لو / مرتضی رضائی خسروآبادی

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۳۰۰

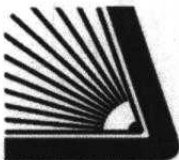
« کلیه حقوق مادی، چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر می‌باشد »

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، خیابان سید جمال الدین اسدآبادی (یوسف آباد)،

نیش خیابان فتحی شقاقی، جنب بانک سپه پلاک ۳۲، طبقه ۲، واحد ۱۷

E-mail: nazaribook@yahoo.com

www.nazaribook.ir



انتشارات نظری

تلفن: ۸۸۱۰۲۷۷۵

همراه: ۰۹۱۹۰۱۲۹۴۵۵

قیمت: ۷۷۵۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

۵.....	مقدمه
۱۷.....	بخش اول: سردار شهید مهدی باکری از نگاه همسر
۱۹.....	فاطمه امیرانی همسر شهید باکری
۳۵.....	بخش دوم: سردار شهید مهدی باکری از نگاه همسرزمانش
۳۷.....	سردار سرلشکر پاسدار محسن رضایی
۶۷.....	سردار سرلشکر سید رحیم صفوی
۷۱.....	سردار سرلشکر حسین علایی
۹۲.....	علی عبدالعلی زاده
۱۰۱.....	سید حجت کبیری
۱۱۰.....	عبدالرزاق میرآب (بیسیم چی شهید مهدی باکری)
	کاظم میرولد (از دوستان دوران دانشجویی سردار شهید باکری)
۱۱۹.....	
۱۲۰.....	طیب شاهین
۱۲۶.....	کریم حرمتی
۱۳۱.....	کاظم میرولد
۱۳۵.....	رحیم صارمی
۱۳۸.....	محمد رضا حمیدی فر
۱۳۹...	بخش سوم: نگاهی به اندیشه های دفاعی سردار شهید مهدی باکری
۳۰۵.....	آلبوم تصاویر
۳۱۱.....	فهرست منابع

هشت سال دفاع مقدس بدون شک یکی از مهمترین و ماندگارترین دوران تاریخ پر فراز و نشیب ایران است که درسهای زیادی به ایرانیان بخصوص نسل جوان ایران زمین آموخت، حماسه ای که با وجود حمایت همه جانبه کشورهای استکباری و اعراب منطقه و حتی سازمان های به ظاهر بی طرف بین المللی از رژیم متجاوز بعث عراق و مظلومیت و بی پناهی ملت ایران، با پایمردی و جان فشانی جوانان با غیرت ایرانی، برگی بی بدیل از شجاعت و شهامت را در تاریخ کهن ایران زمین به یادگار گذاشت.

قرآن کریم دفاع را حافظ مراکز عرفان و معنویت معرفی می کند و به کسانی که اهل جنگ و دفاع نیستند، ترک دنیا را با ترک خلق خدا اشتباه می کنند و نمی دانند که بایستی در متن جامعه برای مردم دلسوزانه کار کرد، هشدار می دهد و می گوید: اگر جنگ و دفاع نباشد نه تنها مراکز پر تحرک دینی، نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ویران می گردد بلکه دیر راهیان منزوی نیز مورد تهاجم طغیان قرار می گیرد، اگر نیزه به دست نیزه داران شاهد جبهه نباشد، تسبیح در دست عبادت پیشگان گوشه نشین نیز نخواهد ماند. «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا»^۱ اگر نبرد مدافعان خط مقدم آتش نبود نه مسجدی سرپا می ماند، نه کلیسا و نه کنیسه ای برپا، و نه صومعه و دیر راهب عزلت گزیده ای باقی. چرا که شیاطین با هر چه که یاد خدا را به همراه دارد مخالف هستند و آن را مانع اهداف خودشان می دانند و یا همانند مادی مسلکان، افیون جامعه می شمارند.

همه گروه های خدمتگزار در جامعه، مدیون شهدا هستند عالم در علم خود و فیلسوف در فلسفه خود و مخترع در اختراع خود و معلم اخلاق در تعلیمات اخلاقی خود نیازمند محیطی مساعد و آزادند تا خدمت خود را انجام دهند ولی شهید آن کسی است که با فداکاری و از خودگذشتگی خود

^۱ سوره حج - آیه ۴۰

و با سوختن و خاکستر شدن خود محیط را برای دیگران مساعد می کند. مثل شهید مثل شمعی است که خدمتش از نوع سوخته شدن و فانی شدن و پرتو افکندن است تا دیگران در این پرتو که به بهای نیستی او تمام شده بنشینند و آسایش بیابند و کار خویش را انجام دهند. آری، شهدا شمع محفل بشریت اند سوختند و محفل بشریت را روشن کردند. اگر این محفل تاریک می ماند هیچ دستگاهی نمی توانست کار خود را آغاز کند یا ادامه بدهد.

گرامیداشت آن همه رشادت ها و شهادت ها همچون نسیم معطری است که بار دیگر عطر دل انگیز آن لاله های بهشتی را به مشام جان زمینیان می رساند و پرتو هدایتی از کهکشان روشن آن حماسه سازان را، فرا راه رهروان و آیندگان قرار می دهد، این کار در گرو حمایت بی دریغ و همکاری همه عزیزانی است که میراث دار افتخارات گذشته و پاسدار اعتبارات امروز و خواستار انتظارات آینده اند.

گرامی و جاوید باد اخلاص و ایثار شهدای گرانقدری که ایمان به آستان امام و اطاعت از مقام ولایت را توشه خود ساختند و سلحشور و سرافراز بر سر سودای یار سرباختند.

سردار شهید مهدی باکری به سال ۱۳۳۳ ه.ش در شهرستان میاندوآب در یک خانواده مذهبی و با ایمان متولد شد. در دوران کودکی، مادرش را - که بانویی با ایمان بود - از دست داد.

شهید مهدی باکری، دوران تحصیل در مقطع ابتدایی و دبیرستان را، با وجود دردهای روحی ناشی از فوت مادر و شهادت برادر بزرگوارش، علی باکری که از مبارزان انقلاب بود، با موفقیت پشت سر گذاشت و پس از اتمام دوره دبیرستان، با قبول شدن در رشته مهندسی مکانیک، مشغول تحصیل در دانشگاه شد. با ورود به دانشگاه، مرحله جدیدی از زندگی علمی و سیاسی او آغاز شد. او در دانشگاه، یک دانش پژوه موفق، و در کنار دیگر دانشجویان و بیرون از دانشگاه، دانشجویی پرشور و حال و آگاه به اوضاع و

احوال زمان بود. شهید باکری پس از گرفتن مدرک مهندسی، دوستانش قصد ادامه تحصیل داشتند، ولی او معتقد بود که دیگر برای ادامه مبارزه، باید از محیط دانشگاه خارج شود و به همین جهت، برای انجام مبارزات سیاسی خود وارد میدان شد.

دل کندن از جهاد و جبهه برای شهید باکری دشوار بود. روح بلند او - که عرش نشین حرم کوی دوست بود - چگونه می توانست فراق دوستان قدسی و یاران عرشی را تاب بیاورد. باید او را قانع می ساختند تا انجام چنین مسؤولیتی را گردن نهد. سرانجام شهید باکری راضی شد که این مسؤولیت را بپذیرد، ولی به این شرط که هرگاه برای جبهه و یارانش دل تنگ شد، بی هیچ مانعی بتواند به جمع آن ها بپیوندد. این گونه بود که باکری هم زمان با خدمت در سپاه، مسؤولیت شهرداری ارومیه را نیز به عهده گرفت. شهید باکری، در شهرداری انجام وظیفه را چنان با ایثار و تواضع همراه کرد که گویی تاریخ صدر اسلام، یک بار دیگر زنده شده است و ابوذر و عمار و سلمانی دیگر، در صحنه روزگار ندای اسلام را سر می دهند.

شهید مهدی باکری، در سال ۱۳۵۶، به عنوان افسر وظیفه برای انجام خدمت سربازی به تهران منتقل شد. در آن سال ها، حمید باکری، برادر کوچک تر مهدی، برای ادامه تحصیل از ایران خارج شد اما عرض اصلی مهدی از فرستادن برادرش حمید به یک کشور اروپایی، ارتباط با مسلمانان و مبارزان خارج از کشور و تهیه سلاح و مهمات بود و این هدف به قدری ظریف دنبال شد که حتی از خانواده آنان نیز پوشیده ماند و همه تصور کرده بودند که حمید، فقط برای ادامه تحصیل به خارج رفته است. در آغاز و اوج انقلاب، مهدی به فرمان امام خمینی رحمه الله از پادگان فرار کرد و به ارومیه بازگشت. این دوران، آغاز زندگی مخفی او و تلاش برای سازمان دهی نیروهای جوان و تربیت آن ها برای یاری انقلاب بود.

مهدی باکری، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا را همه می شناختند، دوستش داشتند و احترام خاصی برایش قائل بودند و با تواضع بی نظیری صدایش

می کردند آقا مهدی در همان برخورد اول، مجذوب چهره معصومش می شدند؛ چهره ای با چشمان نافذ که نور الهی در آن موج می زد و لب هایی که وقتی گشوده می شد، کلماتش هر قلبی را اسیر خود می ساخت. او، با دشمنان اسلام سرسخت و مقاوم بود، ولی هنگامی که با دوستان و یاران خدا می نشست، سیمای مهربان ترین انسان ها را هویدا می کرد. بزرگ مردی که پیوسته آماده خدمت بود؛ هر چند چشمانش حکایت از بی خوابی های طولانی داشت. او فرماندهی دلیر، با ساده ترین لباس ها بود.

شهید مهدی باکری، از جمله بزرگ مردانی بود که با حضور خود در چندین عملیات، یکی از حماسه سازان تاریخ قافله عشق گردید. او در عملیات فتح المبین، با مسئولیت معاونت تیپ نجف اشرف، در منطقه رقابیه با دشمن وارد میدان جنگ شد و از ناحیه چشم مجروح گردید. بعد در فاصله کم تر از یک ماه، در عملیات بزرگ بیت المقدس با همان مسئولیت شرکت کرد و شاهد پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر بود. شهید باکری در مرحله دوم عملیات بیت المقدس، از ناحیه کمر مجروح شد و در مرحله سوم با وجود مجروح بودن، به هدایت و سازمان دهی برادران بسیجی پرداخت. هم چنین در عملیات رمضان - که با رمز مبارک یا صاحب الزمان ادرکنی آغاز شده بود - با مسئولیت فرمانده تیپ عاشورا، به نبرد خود در داخل خاک عراق ادامه داد و دوباره مجروح شد، ولی هر بار مصمم تر از قبل به جبهه باز می گشت. شهید باکری در عملیات های مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی و والفجر یک تا چهار، با سمت فرماندهی لشکر عاشورا، راه مولایش حسین بن علی علیه السلام را ادامه داد و برادران بسیجی اش را همراهی کرد.

همسر بزرگوار شهید باکری، درباره ویژگی های اخلاقی ایشان می گویند: شهید مهدی باکری، هیچ گاه خودبین نبود و در این مدتی که با ایشان زندگی کردم، حتی برای یک بار هم از خودشان تعریف نکردند. هیچ گاه ندیدم که ایشان از پست های خود حرفی به زبان بیاورد و فقط خود را یک بسیجی قلمداد می کرد. از خود نمی گفت و می ترسید که اگر از خود بگوید،